

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته ادله قول به مضایقه مطرح شد، در دلیل سوم وجوب مبادرت در قضای نماز، استدلال به آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي» از سوره طه و روایات مرتبط مطرح شده است. در این آیه، درباره معنای «لَذِكْرِي» سه احتمال (تعلیل، توقیت، و غایت) و درباره «ذکر» نیز چند احتمال (ذکر لفظی، معنوی، یا هر دو) ارائه شده است. بر اساس تفسیر برخی مفسران مانند مرحوم طبرسی و روایت امام باقر (ع)، «لَذِكْرِي» به معنای یادآوری و اقامه فوری نماز فائتة تفسیر شده است. همچنین پیامبر اکرم (ص) در روایتی اقامه فوری نماز پس از یادآوری را به این آیه مستند کرده‌اند. با این حال، مرحوم شیخ انصاری نقد می‌کنند که اگر بخواهیم تنها از آیه به‌تنهایی، بدون کمک روایات، فوریت قضا را اثبات کنیم، این کار بسیار دشوار است، زیرا آیه به خودی خود صریحاً به این معنا دلالت ندارد.

نظر استاد در معنای لام در آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي»

اگر آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي» بخواهد بر مدعای قائلین به مضایقه دلالت کند، باید «لام» در «لَذِكْرِي» به معنای توقیت باشد، یعنی «نماز را هنگام ذکر کردن من، اقامه کن». اما این تفسیر خلاف ظاهر آیه است. مرحوم علامه طباطبائی و بسیاری دیگر «لام» را به معنای تعلیل می‌دانند، اما به نظر می‌رسد که «لام» در اینجا بیشتر به معنای غایت است؛ یعنی غایت اقامه نماز، ذکر خداوند است. این دیدگاه با سیاق آیه نیز هماهنگ‌تر است؛ چراکه هدف نماز، تحقق ذکر الله بوده و نه صرفاً دلیلی برای وجوب اقامه آن یا تعیینی برای زمان خاص. بنابراین، غایت اصلی نماز، ذکر و یاد خداوند است، نه رسیدن به مقاصد دنیوی یا حتی اخروی، هرچند نماز می‌تواند به هر دو نیز کمک کند. به عبارت دیگر، نماز در ذات خود عملی عبادی است که هدف نهایی آن، تحقق ذکر الله است. بنابراین، «لام» در آیه «لَذِكْرِي» نه به معنای تعلیل است (بیان علت وجوب نماز) و نه توقیت (تعیین زمان اقامه)، بلکه بیانگر غایت و هدف اقامه نماز است که همان ذکر و یاد خداوند است.

بررسی روایات در تفسیر آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي»

در برخی از روایات، به آیه شریفه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي» برای استدلال در مسئله مبادرت به قضای نماز استناد شده است. مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل کرده که اکثر مفسرین بر اساس روایتی که وارد شده است، آیه شریفه را اینگونه معنی کرده‌اند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ مَتَى ذَكَرْتَ أَنْ عَلَيْكَ صَلَاةٌ» [1] به این معنی که هر زمان نماز از انسان فوت شد و به یادش آمد، باید آن را به جا آورد، چرا که در ادامه آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي» نیز همین معنا مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین، معنای آیه چنین تفسیر شده است که: «أَقِمِ الصَّلَاةَ مَتَى ذَكَرْتَ أَنْ عَلَيْكَ صَلَاةٌ كُنْتَ فِي وَقْتِهَا أَمْ لَمْ تَكُنْ».

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) در بررسی این روایات بیان می‌کند که نخستین روایتی که در این زمینه ذکر شده، روایتی عامی است؛ به این معنا که این روایت از منابع اهل سنت نقل شده و سند آن شیعی نیست. از این رو، شیخ انصاری این روایت را کنار می‌گذارد. ایشان تأکید دارند که تنها روایتی که به کلمه «متی» تصریح دارد، همین روایت است که می‌گوید «أَقِمِ الصَّلَاةَ مَتَى ذَكَرْتَ».

و إن أريد دلالتها بضميمة ما ورد في تفسيرها - من الروايات المتقدمة المستشهد بها فيها على وجوب القضاء عند الذكر - منعنا دلالتها، لأن الرواية الأولى عامية [2]

در ادامه، شیخ انصاری به دو روایت صحیح از زرارہ اشاره می‌کند. روایت دوم که در کتاب وسائل الشیعه، ابواب المواقیت، باب 61، حدیث 6 آمده، حکایت از واقعه‌ای دارد که در آن پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هنگام قضا شدن نماز صبح، ابتدا محل خود را تغییر دادند و سپس اذان و اقامه گفتند، نافله صبح را اقامه نمودند و بعد نماز صبح را به جای آوردند. در این روایت آمده است: «من نسی شيئاً من الصلاة فليصلها إذا ذكرها إن الله تعالى يقول: و أقم الصلاة لذكرى.» [3]

با توجه به این روایت، پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این «لام» را لام توقیت تفسیر کرده‌اند. به این ترتیب، فرمایش رسول اکرم تفسیری است از آیه شریفه که دلالت می‌کند بر اینکه «لذكرى» یعنی «إذا ذكرها».

اشکالات شیخ انصاری به استدلال به روایت زرارہ در اثبات قول به مضایقه

مرحوم شیخ انصاری (اعلی‌الله‌مقامه‌الشریف) در ادامه بررسی روایت مذکور، به اشکالاتی اشاره می‌کنند که موجب ضعف این روایت در استدلال می‌شود.

و الصحيحة الآخرة لزراعة مع اشتغالها على نوم النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم وأصحابه عن منامهم بعد الاستيقاظ، و تقديم نافلة الفجر، بل الأذان والإقامة.

بل قد تدلّ مراعاة النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم للتجنب عن وادي الشيطان و عدم تأخير نافلة الفجر عن فريضتها و عدم ترك الأذان و الإقامة على عدم استحباب المبادرة إلى القضاء على وجه يكون له مزية على المستحبّات المذكورة. [4]

اشکال اول: قضا شدن نماز پیامبر بر اثر خواب

شیخ انصاری معتقدند که مضمون این روایت، یعنی قضا شدن نماز پیامبر به دلیل خواب، قابل قبول نیست. پیش‌تر نیز بیان شده است که مقام عصمت پیامبر با این مضمون سازگاری ندارد، زیرا ایشان در امور عبادی و وظایف الهی دچار ترک اولی یا تأخیر نمی‌شوند، حتی به دلیل خواب.

در اینجا تبعض در حجیت مطرح نیست، زیرا تبعض در جایی معنا پیدا می‌کند که روایت شامل چند بخش مستقل باشد و بتوان برخی از بخش‌ها را حجت دانست و برخی را به دلیل اعراض یا اشکال کنار گذاشت. اما در مورد روایتی که موضوع آن به‌طور کلی درباره «نوم النبي» است، تبعض امکان‌پذیر نیست، چراکه تمامی اجزای روایت به این موضوع مرتبط بوده و بر آن استوار هستند.

در این حالت، نمی‌توان گفت بخشی از روایت را که به «نوم» مربوط است کنار بگذاریم و سایر بخش‌های آن را حجت بدانیم، زیرا سایر قسمت‌های روایت نیز از فروع و لوازم همین مسئله «نوم النبي» به‌شمار می‌آیند. بنابراین، موضوع کل روایت که مسئله نوم نبی است، اعتبار آن را به‌طور کامل مخدوش می‌کند و نمی‌توان تبعض در حجیت را در اینجا پذیرفت.

اشکال دوم: تقدم اذان، اقامه و نافله بر قضای نماز صبح

روایت تصریح دارد که پیامبر پس از بیدار شدن، ابتدا اذان و اقامه را گفتند (یا به بلال دستور دادند که بگوید)، سپس نافله صبح را اقامه کردند و در نهایت نماز صبح را به جا آوردند. مرحوم شیخ بر این اساس استدلال می‌کنند که اگر قضا شدن نماز فوریت داشت، پیامبر باید بلافاصله نماز صبح را اقامه می‌کردند و اذان، اقامه و نافله را به تأخیر می‌انداختند. این رفتار پیامبر نشان می‌دهد که فوریت در قضای نماز لازم نیست.

اشکال سوم: تغییر مکان برای قضای نماز

شیخ انصاری اشاره می‌کنند که این روایت دلالت دارد بر اینکه پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای قضای نماز صبح، از محلی که نماز قضا شده بود، به محل دیگری رفتند. ایشان این عمل را به تجنب از وادی شیطان تعبیر کرده‌اند. این امر نیز نشان می‌دهد که قضای نماز فوریت ندارد، زیرا اگر واجب یا حتی مستحب بود که نماز قضا سریعاً انجام شود، تغییر مکان بی‌دلیل تلقی می‌شد.

با توجه به این نکات، مرحوم شیخ انصاری می‌فرمایند این روایت نه تنها دلالت بر وجوب مبادرت در قضای نماز ندارد، بلکه حتی استحباب مبادرت را نیز نمی‌توان از آن برداشت کرد. بنابراین، از این روایت نمی‌توان در جهت الزام به مبادرت در قضا استدلال نمود.

اشکالات مرحوم حکیم بر استدلال به روایت زراره بر قول به مضایقه

دیدگاه مرحوم آقای حکیم (قدس سره) درباره عبارت «إذا نكرها» و دلالت آن بر فوریت و وجوب قضای نماز، اشکالاتی را بیان می‌کند.

و حمله على الفورية – بالمعنى الذي يقول به أهل المضايقة – خلاف الظاهر جداً، بل العبارة الظاهرة فيه أن يقال: «يقضي أول ما يذكر، فان ترك فليقض أولاً فأولاً». و أين هذا من العبارة المذكورة في الرواية.

«إذا نكرها» يمتنع أن يكون توقيتاً بحدوث الذكر، إذ لا وقت للقضاء. و لا شرطاً لوجوبه، فان السبب التام فيه نفس الفوت و المصلحة المبعوضة – كما عرفت – و لا دخل للذكر فيها. و لذا يجب القضاء مع الغفلة عنه. فلا بد أن يحمل على كونه شرطاً لفعليته و تنجزه، نظير قولك. «يقضي النائم إذا استيقظ و الغافل إذا التفت».[5]

اشکال اول: فوریت در قضای نماز و نقد نظر اهل مضایقه

مرحوم حکیم تصریح می‌کنند که اگر «إذا نكرها» بر فوریت دلالت داشته باشد، این فوریت به معنایی که اهل مضایقه می‌گویند، نیست. اهل مضایقه معتقدند که فوریت در اینجا به معنای الزام آنی است، به طوری که اگر کسی بلافاصله پس از به یاد آوردن نماز قضا، آن را اقامه نکند و به جای آن کار دیگری مانند نماز حاضر را انجام دهد، عمل او باطل خواهد بود.

آقای حکیم این تفسیر را خلاف ظاهر می‌دانند و بیان می‌کنند که فوریت در اینجا صرفاً به معنای ترتیب زمانی است؛ یعنی نماز قضا باید در اولین زمان ممکن پس از یادآوری اقامه شود. اما اگر این فوریت رعایت نشود، همچنان وظیفه قضا باقی است و در زمان بعدی باید انجام شود.

اشکال دوم: نقد دیدگاه قید بودن «إذا نكرها» برای وجوب

برخی از فقها گفته‌اند که «إذا نكرها» شرط وجوب است، به این معنا که اگر فرد نماز قضا شده را به یاد آورد، قضای آن بر او واجب می‌شود، و اگر هیچ‌گاه به یاد نیاورد، قضا بر او واجب نخواهد بود.

مرحوم حکیم این نظر را رد کرده و استدلال می‌کنند که سبب تام برای وجوب قضا، نفس فوت نماز است. لذا اگر فرد هرگز به یاد نیاورد که نمازی از او فوت شده، این عدم یادآوری، وظیفه وجوب قضا را از بین نمی‌برد. از این رو، ایشان تصریح می‌کنند که «فوت» موضوع برای وجوب قضا است و نه «ذکر».

اشکال سوم: تفسیر «إذا نكرها» به شرط فعلیت و تنجز

آقای حکیم در جمع‌بندی خود می‌فرمایند که «إذا نكرها» نه شرط وجوب است و نه دلالت بر فوریت مضایقه‌ای دارد، بلکه شرط

فعلیت و تنجز تکلیف است. این بدان معناست که هرچند وجوب قضا با تحقق فوت به وجود می‌آید، اما فعلیت آن زمانی است که فرد نماز فوت‌شده را به یاد بیاورد.

لذا اینکه گفته می‌شود که «یقضی النائم إذا استيقظ»، معنای این جمله این نیست که بیدار شدن شرط وجوب قضاست؛ بلکه بیدار شدن ظرفی برای فعلیت و تنجز وجوب قضاست. در مورد «إذا ذكرها» نیز همین قاعده حاکم است؛ یعنی یادآوری نماز، شرطی برای تحقق تکلیف است، نه شرط اصل وجوب.

نظر حضرت استاد پیرامون استدلال به روایت زرارہ

وجوب قضای نماز بر اساس ادله فقهی، مستند به نفس فوت نماز است و هیچ قید دیگری برای تحقق آن وجود ندارد. به عبارت دیگر، همین‌که نماز در وقت خود ادا نشود، قضا بر ذمه فرد واجب می‌شود، و این وجوب از همان لحظه فوت فعلیت دارد. بنابراین، عبارت «إذا ذكرها» که در برخی روایات آمده، نه شرط وجوب است و نه شرط فعلیت یا تنجز، بلکه صرفاً ظرف زمانی برای امتثال تکلیف است. این مفهوم شبیه تعابیری مانند «هر وقت گرسنه شدی، غذا بخور» یا «هر وقت مدرسه آمدی، درس بخوان» است که به زمان انجام عمل اشاره دارد و ارتباطی به اصل وجوب ندارد.

از این رو، حتی اگر فرد تا پایان عمر نماز فوت‌شده را به یاد نیاورد، این وجوب همچنان بر ذمه او باقی است، زیرا علت تام برای وجوب قضا، فوت نماز است و یادآوری هیچ‌گونه دخالتی در تحقق این وجوب ندارد. بنابراین، حمل عبارت «إذا ذكرها» بر قید وجوب یا فعلیت، با ظاهر ادله سازگار نیست. این تعبیر صرفاً ظرف زمانی برای امتثال تکلیف است و وظیفه فرد را در زمان یادآوری مشخص می‌کند، بدون آنکه وجوب قضا را محدود یا مشروط به آن نماید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] قيل معناه لأن أذكرك بالمدح والثناء، وقيل إن معناه صل لي ولا تصل لغيري كما يفعله المشركون عن أبي مسلم وقيل معناه أقم الصلاة متى ذكرت أن عليك صلاة كنت في وقتها أم لم تكن عن أكثر المفسرين وهو المروي عن أبي جعفر (ع) و بعضه ما رواه أنس عن النبي ص قال من نسي صلاة فليصلها إذا ذكرها لا كفارة لها غير ذلك و قرأ «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طبرسی، فضل بن حسن، «مجمع البيان فی تفسیر القرآن»، ج 7، ص 10).

[2] انصاری، مرتضی بن محمدامین، «رسائل فقهية (انصاری)»، ص 335.

[3] رَوَى الشَّهِيدُ فِي الذِّكْرِ بِسَنَدِهِ الصَّحِيحِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا دَخَلَ وَفُتْ صَلَاةٌ مَكْتُوبَةٌ فَلَا صَلَاةَ نَافِلَةً حَتَّى يُبَدَأَ بِالمَكْتُوبَةِ قَالَ فَقَدِمْتُ الكُوفَةَ، فَأَخْبَرْتُ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ وَأَصْحَابَهُ فَقَبِلُوا ذَلِكَ مِنِّي فَلَمَّا كَانَ فِي الْقَابِلِ لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَرَسَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ وَقَالَ مَنْ يَكْلُونَا فَقَالَ بِلَالٌ أَنَا فَنَامَ بِلَالٌ وَنَامُوا حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ يَا بِلَالُ مَا أَرَقَدَكَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخَذَ بِنَفْسِي الَّذِي أَخَذَ بِأَنفَاسِكُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمُوا فَتَحَوُّلُوا عَنْ مَكَانِكُمْ الَّذِي أَصَابَكُمْ فِيهِ الْغَفْلَةُ وَقَالَ يَا بِلَالُ أَذِنَ فَأَذِنَ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَكَعَتَيِ الْفَجْرِ وَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ فَصَلُّوا رَكَعَتَيِ الْفَجْرِ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى بِهِمُ الصُّبْحَ ثُمَّ قَالَ مَنْ نَسِيَ شَيْئاً مِنَ الصَّلَاةِ فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي[3]، قَالَ زُرَّارَةُ فَحَمَلْتُ الْحَدِيثَ إِلَى الْحَكَمِ وَأَصْحَابِهِ فَقَالَ نَقَضْتَ حَدِيثَكَ الْأَوَّلَ فَقَدِمْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ أَلَا أَخْبَرْتَهُمْ أَنَّهُ قَدْ قَاتَ الْوَقْتَانِ جَمِيعاً وَ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ قَضَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (حر عاملی، محمد بن حسن، «تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة»، ج 4، ص 285).

[4] انصاری، رسائل فقهية (انصاری)، ص 335.

[5] حکیم، محسن، «مستمسک العروة الوثقی»، ج 7، ص 90.

منابع

- انصارى، مرتضى بن محمدامين، رسائل فقهية (انصارى)، 1 ج، قم - ايران، مجمع الفكر الإسلامى، 1414.
حر عاملى، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، بى جا، 1416.
حكيم، محسن، مستمسك العروة الوثقى، بى جا، 1374.
طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، 10 ج، تهران، ناصر خسرو، 1372